

پرچمدار امر به معروف و نهی از منکر در قرن اخیر

حاج شیخ محمدتقی بافقی (ره)

این عالم بزرگوار در سال ۱۲۵۳ ش/ ۱۲۹۲ق در شهرستان بافق از توابع استان یزد متولد شد و تا ۲۸ سالگی در یزد ماند و از محضر اساتیدی چون «میرزا سیدعلی مدرسی بزرگ ، و مرحوم آیت الله سیدعلی مدرسی لب خندقی» و برخی از بزرگان بهره وافی برد و سپس به نجف اشرف عزیمت و با اندک سرمایه ای که با خود داشت جهت گذران زندگی خود و کمک به طلاب مغازه ای را راه اندازی کرد.

در مدت بسیار کوتاهی آوازه تقوا و رفتار او شهره کوی و برزن نجف شد و انگار طلبه ای از نژاد سلمان ، مشغول کسب و تجارت گردیده است. چرا که رفتارش با مردم محروم و نیازمند، خصوصاً طلاب بسیار بزرگوارانه بود. بعد از پایان یافتن سرمایه و اجناس مغازه بطور جدی در حوزه « فقه ، اصول ، کلام، حدیث و رجال » به تحصیل علم پرداخته و به موازات آن ؛ به روح و روان و تهذیب نفس اهتمام جدی می کند.

وی در محضر مرحوم آخوند خراسانی و آیت الله سید محمد کاظم یزدی حاضر و فقه و اصول را فرا گرفت؛ و در حدیث و درایه از تنها استادف «سید حسن صدر کاظمینی» و علم انساب را نیز از آیت الله مرعشی نجفی آموخت. شیخ محمد تقی از مرحوم « میرزا حسین نوری (ره) و عارف متشرع ، شیخ مرتضی طالقانی (ره)» بهره های فراوانی کسب نمود. بدون شک یکی از عواملی که تأثیر بسزائی در شکل گیری شخصیت مرحوم بافقی داشت ، پرتوهای پرفروغ سید احمد کربلایی (ره) است که جان و دل او را از زنگارها شست و از انوار الهی درخشان نمود.

بعد از ۱۷ سال تلاش بی وقفه و رسیدن به درجات علمی، براساس آنچه در روایات آخرالزمان آمده راهی شهر مقدس قم به عنوان «دارالعلم» گردید؛ هرچند در آن زمان این شهر مرکز رسمی علم نبود. مرحوم بافقی در مجلسی به مرحوم آیت الله العظمی حائری یزدی عرض می کند: آیا اخباری که در باره ظهور علم در قم است را قبول دارید؟ ایشان می فرمایند: البته! لذا به ایشان پیشنهاد می کند که شما در قم بمانید و بنای این کار مهم را بنیان گذارید. اصرار مرحوم بافقی، بالاخره ایشان را قانع می کند که در قم مانده و کانون علم و اساتذات را بنا نهند. کم کم بازاریان و تجار به تکاپو افتاده و طلاب نیز از اراک و سایر شهرها به سمت قم هجرت نمودند. اعتماد بیش از اندازه مرحوم بافقی به رزاقیت حق تعالی و همچنین ولی عصر(عج) واسطه فیض کار را به جایی رسانده بود که هرگاه آیت الله حائری به مشکل شهریه طلاب بر می خوردند دنبالمرحوم می فرستادند که: تو بیا جواب طلاب را بده. شیخ هم بدون تأمل می گفت: اگر تا عصر از خدا شهریه را نگیرم بنده خدا نیستم!! در این شرایط آیت الله بافقی به مدرسه فیضیه رفته طلاب را جمع می کرد و به مسجد بالای سر حضرت معصومه(س) می برد و می گفت با خدا کار دارم. در آنجا می گفت: اینها نوکران و سربازان ولی و حجت تو هستند و شروع به استغاثه می کرد. هنوز دعای او تمام نشده بود که باب فرج گشوده می شد.

برخی از ویژگی های اخلاقی و رفتاری مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بافقی:

او انسانی پرهیزگار بود؛ ظاهرش آئینه باطنش بود و در رفتارش تواضع برای پروا پشنگان قائل بود و ناپاکان را از هر قشر و طبقه اجتماعی بودند نکوهش و مورد انتقاد قرار می داد و مردم را برای مقابله با ظلم و ستم آنها فرا می خواند. همیشه برای طلاب چون پدری مهربان و برای شاگردانش معلمی دلسوز بود و هرگاه با منکری مواجه می شد مثل طوفانی می غرید و لحظه ای آرامش نداشت تا آن ابر تیره گناه را از آسمان صاف جامعه دور کند. انسانی بود که با منطق به مقابله با جریان های انحرافی می پرداخت و آنها در برابر منطق و استدلال قوی او تسلیم می شدند و هیچگاه از موفقیت ها هیجان زده نمی شد. او از شرایط سخت اقتصادی و معیشتی زندگی خود شکوه نمی کرد و در برابر حوادث سخت زندگی شکیبا و به مرحله تسلیم و رضا رسیده بود.

مرحوم آیت الله بهالدینی (ره) می فرمودند: « مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی گاهی طلبه های جوان را می آورد حجره ما که اینها باید با تو در تماس باشند و ما ناراحت می شدیم که اینها مزاحم کار و درس و بحث ما می شوند و یک وقتی به ایشان تند شدیم و ایشان با لطفی که داشت تندی ما را نادیده گرفت و فرمود: اینها باید زیر نظر شما ساخته شوند، ما نمی توانیم حواله به هر کس دهیم. آن وقت ما بقدری غرق در تفکرات درسی خود بودیم که نمی فهمیدیم ایشان چه می گوید. بعدها دیدیم حق با ایشان بود و سرمایه گذاری و ما روی آن طلاب کم سن و سال بی جا نبوده است. »

آیت الله شریف رازی (ره) در خصوص ارادت حضرت امام خمینی (ره) به مرحوم بافقی می گوید: حدود ۶۵ سال پیش هرگاه امام در حین درس در فیضیه می خواست فردی مجاهد و یک مؤمن حقیقی را معرفی کند ، مرحوم بافقی را نشان داده و می فرمود: هر کس بخواهد در این عصر و زمان مؤمنی را زیارت کند و دیدار نماید ، کسی که شیاطین تسلیم او و به دست او ایمان می آورند ، به شهر ری مسافرت کند و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) مجاهد بافقی (ره) را ببیند. آیت الله بهالدینی (ره) می فرمایند: « حضرت آقای بافقی جامع بین علم و عمل بود و حق بزرگی بر حوزه علمیه قم داراست او با کمال جدیت حوزه علمیه را تقویت می کرد و مکرر در مکرر از او شنیدم که می فرمود: طلبه های حوزه علمیه قم همه یاوران و خدمتگذار امام زمانند.»

حاج میرزاعبدالله تهرانی چهل ستونی می گوید: « تا زمانی که حاج شیخ بافقی در قم حضور داشتند طلاب روزگار خوشی داشتند وی از عمامه تا کفش آنها را تهیه می کرد.....حتی پول کتاب طلاب را نیز تأمین می کرد. یک وقت که تهیه نان خیلی سخت بود در گوشه مدرسه دکان خبازی مخصوص طلاب باز کرد تا طلاب توی جمعیت خیابان نایستند.»

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدتقی بافقی در احیای امر به معروف و نهی از منکر سر از پا نمی شناخت و در مواجهه با هر منکری اقدام می کرد و بدون هیچگونه ترس و واهمه ای امر به معروف و نهی از منکر می نمود هرچند طرف مقابلش شاه مملکتش باشد. دولت رضا خان در اطلاعیه ای در قم امر به معروف را ممنوع کرد. چون این خبر به گوش متدینین ، علما و اصناف رسید ، مضطرب شدند و انجمن هایی برپا کردند ؛ اما هیچ کس جرأت حرف زدن نداشت ؛ اما وقتی خبر به مرحوم بافقی رسید. ایشان غیورانه برخاست و برای اصناف پیغام

فرستاد که باید تمامی مردم از عالم، جاهی و تاجر و...سه ساعت قبل از غروب در صحن بزرگ حاضر شوند تا ببینم آیا کسی می تواند قرآن خدا را پشت سر انداخته و از احکام و ارکان دین جلوگیری کند.

خبر در شهر پیچید؛ دکانها بسته شد؛ مأموران دربهای صحن را بستند؛ ناگاه دیدند مرحوم بافقی با یک اراده پولادین و قلب محکم به اتفاق جمعی حاضر شد. مردم به دلیل علاقه شدیدی که به داشتند به سوی صحن آمده، درها را گشوده وارد صحن شدند. برخی از مراجع و علمای امروز قم می گویند: آن روز که پیغام ایشان به ما رسید، جمعی بودیم که از خود مأیوس شده کلمه «انالله و انا الیه راجعون» را بر زبان رانده، به صحن رفتیم. آقای بافقی بالای منبر رفت و در میان انبوه جمعیت حاضر در صحن آیه:

«ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» را تلاوت نمود و سپس به تفسیر آن پرداخت و آنگاه فرمودند: امر به معروف و نهی از منکر یکی از مبانی و اساسی ترین اصول دین است و هر فردی لازم است مخصوصاً بر علما و طلاب که مجریان این قانون و این اصل محکمند و هیچ کس را حق ردع و منع در آن نباشد و دولت جبار نتواند از چنین قانونی جلوگیری نماید و خود هم لیاقت اجرای آن را ندارد؛ زیرا علم به موارد و کیفیت آن لازم است و دولت و مأمورین آن جاهل به آنند. سپس رو به جمعیت کرده با فریاد رسا می گوید: «اما فیکم رجل رشید.» آیا در میان شما جوانمردی یافت نمی شود. که جواب این فراعنه را بدهد و قانون و اعلان آنها را ملغی کند؟ چنان از این صدای حق که از حنجره حق گوی او بیرون آمد در مردم ایجاد شور و حرارت؛ و در اعوان دولت، چنان رعب ایجاد کرد که اعلانیه ها را فوراً جمع آوری کرده و این امر بزرگ را به خود مردم قم واگذارند.

روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ ش روز شومی برای ملت ایران در دوران پهلوی به حساب می آید که در آن دشمنان دین خدا، برنامه ننگین «کشف حجاب» را توسط عامل دست نشانده استعمار «رضا شاه» اجرایی نمودند و آنها یکی از ضروریات دین خدا را زیر پا گذاشتند.

حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) در تلگراف مختصر خود به رضا شاه نوشتند که: «حجاب از مسلمات دین اسلام است و کشف آن برای زنان نباید اجباری و الزامی باشد». چند روز بعد در حالی که شیخ با چند تن از یاران خود در منزل نشسته بود کسی در زد و وقتی خادم برای باز کردن در رفت وحشت زده برگشت که: شاه آمده است. رضا شاه بدون اجازه و تعارف وارد شد و به شیخ گفت: آیا مرا می شناسی؟ جواب دادند: بله شما رضا شاه هستید. رضا شاه گفت: شما که هستید؟ جواب داد: من عبدالکریم یزدی، مسئول حوزه هستم. رضا خان گفت: نه، من یزید بن معاویه هستم و نه شما امام حسین؛ شما از من چه می خواهید؟ رفتارشان را عوض کنید. و گرنه حوزه قم را با خاک یکسان می کنم. کشور مجاور ما «ترکیه» کشف حجاب کرده و به اروپا ملحق شده است. ما هم باید این کار را بکنیم و این تصمیم هرگز لغو نمی شود.

مرحوم بافقی که شهامت و شجاعتش در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین و چشم گیرترین ویژگی اش بود، با توجه به خفقانی که بر سراسر کشور حاکم شده بود، با نوشتن نامه های تند و صریح به رضا شاه، او را از اعمال زشت و منکر برحذر می داشت.

رضا شاه از این اقدام شجاعانه و ابتکاری مرحوم بافقی بسیار برآشف و دستور داد به هر طریق ممکن او را به کیفر برسانند.

بالاخره روز موعود فرارسید؛ عید نوروز سال ۱۳۰۷ ش، شهر قم، هنگام تحویل سال نو، حرم حضرت معصومه (س)، صحن و رواقها، جای سوزن انداختن نبود، همسر رضاشاه «تاج الملک» و چند تن از خاندان منحوس پهلوی، بدون حجاب در غرفه بالای ایوان آیینه نشسته بودند؛ مردم بسیار ناراحت و عصبانی اما هیچکس جرأت اعتراض نداشت. یک روحانی به نام «سیدعبدالله ناظم واعظ» مردم را به امر به معروف فرا خواند و درخواست نمود جلو رفتار زشت را بگیرند.

خبر به مرحوم بافقی رسید و او به خانواده پهلوی پیام فرستاد: اگر مسلمانی، نباید با این وضع در چنین مکانی حضور یابد و اگر مسلمان نیستید حق ندارید در این جایگاه مقدس بیایید. پیام مؤثر واقع نمی شود او شخصاً به حرم می آید و به خانواده رضاخان شدیداً اخطار می کند و از آنها می خواهد یا ظاهر خود را بپوشاند یا آن مکان مقدس را ترک کنند. حسین فردوست از قول زن رضاشاه می گوید: ...رضاخان شخصاً با یک واحد موتوریزه به قم آمد و با چکمه وارد صحن مطهر گردید و خود برای دستگیر نمودن مرحوم بافقی و سید عبدالله ناظم «سید محمدباقر مرعشی تهرانی» وارد عمل شد و به هتک و توهین نمود و به تیموتاش خائن برای احضار آن روحانی زاهد فرمان داد. این مأمورگستاخ به مسجد بالاسر رفت و شیخ بافقی را که در حال موعظه و نصیحت بود، با بی احترامی بیرون کشید و به ایوان آینه، نزد آن ظالم شقی آورد.

به محض آنکه چشم رضاخان برچهره آن استوانه تقوا افتاد، عمامه اش را برگردنش انداخت و با عصای ضحیمی که در دستش بود، به سر و صورت آن عالم نواخت تا آنکه وی را نقش بر زمین نمود و با کلمات وهن انگیز که بوی کفر و الحاد می داد، لگدهای زیادی بر پهلو و شکمش زد. شیخ فریاد می زد: «یا امام زمان (عج)! به فریادم برس». سپس شیخ را به تهران منتقل و در زندان شهربانی محبوس کردند و بعد از مدت شش ماه تحمل سختی ها با مدیریت شیخ عبدالکریم آزادشد. اما کینه رضاشاه بیش از آن بود که بگذارد حاج شیخ محمد تقی به قم مراجعت نماید فلذا وی را به شهر ری تبعید نمود.

تبعید نیز مرحوم بافقی را از فعالیت و پیکار باز نداشت و در طول مدت تبعید در آستان حضرت عبدالعظیم به تبلیغ معارف اسلامی، ارشاد مردم و اقامه نماز جماعت پرداخت و با رفتار اسلامی و ساده زیستی، تقوا و صفای درون، با منکرات برخوردار می کرد و گفتار او بسیار بر مخاطبین مؤثر بود. ایشان علاوه بر مسائلی که ذکر شد به ساختن و احیای مساجد همت گذاشت که از جمله آنها مسجد کوچک زنگنه، مسجد نو، مسجد دروازه باباخان و...در مدت ۱۴ سال تبعید در ری می باشد.

روزهای پایانی، مرحوم بافقی با شنیدن فاجعه خونین مسجد گوهرشاد مشهد دچار سکت و سپس بیماری مدت دار ۱۲ ساله شد و روز ۱۲ جمادی الاولی سال ۱۳۶۵ قمری بر اثر عمل جراحی جان به جان آفرین تسلیم نمود. جنازه ایشان را به قم منتقل و پس از تشییع باشکوه در قسمت بالاسر حرم حضرت فاطمه معصومه (س) دفن کردند. به روح مطهر این عالم عامل در زمینه فریضه امر به معروف و نهی از منکر درود می فرستیم. والعاقبه للمتقین